



بخش - ۱۸ - قسمت - ۴ -

به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان »

۲۴ / اپریل / ۲۰۱۵

۵- رهبر ساوو و دو تصویر کاملاً متضاد

رهبر سازمان ساوو از فرارش در آن شب ، دو تصویر کاملاً متضاد به اعضای سازمان و اعضای فامیلش ارائه داده بود :

۱- به عادلہ ، خانم برادر زنده یاد لطیف محمودی [که خیاشنه اسحاق توخی معاون و شریک جرم و جنایات داکتر نجیب جلاد می شود و گویا این خانم در زمانی که برخی از اعضای رهبری ساوو مخفی بودند ، به سازمان ساوو به گونه ای به اصطلاح « کمک » هم می کرد !] طبق نوشته ناجیه بهمن ، که از دید خوانندگان گذشت ، همچنان بر مبنای صحبت یک تن از زندانیان ساوو نزدیک به « سر سفید » [که بعد از گرفتاری اعضای مرکز ، از سرسفید درخواست کرد که وی با خود به پاکستان انتقال بده ورنه به چنگ خاد می افتد . سرسفید خواستش را رد کرد در نتیجه آن عضو گرفتار و زندانی شد] که یک ، یا دو ماه بعد از گرفتاری اش در زندان ، در این باره صحبت نمود :

« ... داکتر (رهبر ساوو) زمانی که فرار کرد [گفته نشد چگونه از خانه ای که شدیداً تحت نظارت قوای مسلح خاد و پولیس محلی قرار داشت ، مسلماً بعد از گرفتاری رهبری ساوو ؛ تا چند روز دیگر همچنان تحت نظارت و مراقبت قرار داشت ؛ فرار کرد - ک . ت .] هنوز قیود شبگردی برطرف نشده و هوا تاریک بود . داکتر گفت : " از خانه نجیب خود را به دریای کابل که خشک بود انداختم و تا زیر پل " چمچه مست " مسیر دریا را طی کردم در زیر پل که رسیدم ، صبر کردم تا هوا روشن شد و رفت و آمد مردم شروع شد ، آن گاه در نقش یک دیوانه سرو صورت و لباسهایم را شکل داده ، از زیر پل به روی سرک برآمدم . در همان نزدیکی به خانه « انجنیر عطائی » رفتم و جریان را با آن ها در میان گذاشتم » .

۲- درکانادا داکتر و محترم ... خانمش به خاطر رحیمه که یک جراحی مهمی را سپری نموده بود غرض عیادت وی به خانه ما آمدند . گپ و گفتی در مورد رفیق ها ، گرفتاری و زندان بین ما صورت گرفت که بنا به ضرورت تمام آن را خواهم نوشت . حال به نکته مورد بحث درنگ می نمایم . من با برافروختگی (و رحیمه با لحن ملایم آمیخته با احترام) با داکتر صحبت های داشتیم . داکتر در برابر یکی از پرسشهایم که با خشم شدید و صدای بلند از وی نمودم که : « چگونه از محل اختفائی که در محاصره شدید پولیس های سیاسی تربیه شده روسها (خاد) قرار گرفته بود ، فرار کردی ؟ » « داکتر » به جوابم چنین گفت :

« والله رفیق حالی گوش کن . زمانی که تیم تلاشی ۸ یا ۹ صبح بود که به خانه [خانه نجیب] در آمدند من از جمع رفیق ها بلند شده به یکی از اتاق ها که رخت های خواب در آن بود ، رفته در گوشه ای چهار زانو بر روی توشک

نشستم . سرم را پائین انداختم که اعضای تلاشی با دیدن مرد سر سفید و مسنی چون من ، موضوع را جدی نگیرند . زمانی که اعضای تلاشی داخل اتاقی که من در آن نشسته بودم ، شدند . یکی شان از مادر نجیب پرسیدند :

" این آدم کی است که در این جا نشسته ... " .

مادر نجیب در جوابش گفت : " از خویشاوندان ما می باشد ، مهمان آمده " .

یکی شان از من پرسید : " نامت چیست ؟ " نامی را که در حافظه داشتم برایش گفتم .

باز هم سؤال کرد : " با سواد هستی ؟ مکتب خواندی ؟ " .

در جوابش گفتم : " نی متب نخواندیم اما کتابهای کریما ببخشائی بر حال ما و کتاب خواجه حافظ و همین چیزها را خواندیم " .

دیگرش پرسید " از کجا هستی ؟ " در جوابش گفتم : " مه از شیخ های قندهار استم " .

باز هم پرسید : " چه کار می کنی ؟ " گفتم : " خیاطی می کردم حالی کدام کاری ندارم " .

یکی از آن ها به رفیق سؤال کننده اش گفت : " بیا بریم بانس این ریش سفیده چه میکنی ! " .

آن گاه کل شان از اتاق خارج شدند . رفیق ها را با خود بردند . ساعت ۹ و یا ۱۰ بجه روز بود . تلاشی اتفاقی بود [گفتن این جمله کوتاه " تلاشی اتفاقی بود " معنایش این است که تیم تلاشی از این که در خانه کی است چیزی نمی دانستند. آنان هر خانه را تلاشی می کردند و مزید بر آن تیم های تلاشی همه از اعضای خاد مرکزی نبودند ؛ بلکه مرکب از عساکر و مأمورین دولت که داوطلب عضویت در " حزب دموکراتیک خلق " بودند ، البته با یک خادی مربوط به همان ناحیه شهرتلاشی می کردند - ک . توخی] بعداً من از راه بام همسایه و از آن جا به سرک رفته از منطقه دور شدم .

[سخنان داکتر در حضور سه نفر بیان شده بود : رحیمه توخی ؛ معلم صاحب ... خانم « داکتر » و من . نقل به قول مستقیم می باشد]

رحیمه از «داکتر صاحب» پرسید : « داکتر صاحب رفیق ها چرا از راه کلکین کلان که به طرف لب دریای گذرگاه باز می شد و دریا در آن وقت سال هم خشک بود ؛ پائین نشدند و فرار نکردند » .

داکتر در جواب رحیمه با صمیمیت چنین گفت :

« رحیمه جان نمی شد . دریا دو سه متر پائین تر بود و این کار مشکل بود . » [در حالی که به دو یا سه تن دیگر گفته بود که در تاریکی از راه دریا فرار کرده !]

رحیمه با تعجب پرسید : « داکتر صاحب چرا یک ریسمان را به شکل زینه نساخته بودید و در آن خانه به خاطر روز مبادا نگذاشته بودید ؟ »

«داکتر» با لحن مهربانانه آمیخته با نوع سرزنش رفیقانه رحیمه را مخاطب قرار داده چنین گفت :

« والله رحیمه جان جنبش هنوز طفل بود و تازه پاپاچینی می کرد . ما چه فهمیدیم که خانه تلاشی می شه ! » .

بیشتر از این ، سخنان افسانه گونه «داکتر» را تحمل نتوانستم و با لحن خشن در جوابش گفتم : « داکتر صاحب دزدان حتا ده ها سال پیش برای دزدی که جای را انتخاب می کردند ، اولتر از همه راه بیرون رفت آن را پیدا می کردند ؛ مگر شما با تجارب مبارزاتی تان از دزدان هم عقب مانده تر بودید و راه بیرون رفت از تهلکه را به حساب نیاورده و این کار نکردید و حالا گناه را به گردن جنبش که در آن زمان طفل مانده و پاپا چینی می کرد می اندازید . من به هیچ وجه چنین طرز استدلال را نمی پذیرم » .

وی که از سؤالات ما بسیار ناراحت شده بود، خودش را برای ترک دادن خانه ما آماده کرد
 قصه و افسانه ای که در بالا گفته شده برای این قلم و رحیمه و سایر رفیق ها؛ مهمتر از همه از دید ناجیه بهمن به هیچ وجه قابل قبول نمی باشد. ده ها قطعه عکس از وی نزد پرچمی های خادی شده بود؛ حتی چند روز قبل از گرفتاری در هنگام یورش به خانه ناجیه بهمن عکس های روشن سر سفید را هم با خود بردند. دیگر این که شباهت زیاد وی با زنده یاد برادرش «ساریان» به خصوص (قسماً) شباهت آواز هر دو برای شناخت هر چه زودتر وی کافی بود. دیگر این که در خانه ای که بهمن و رفیق هایش دستگیر شده باشند [بهمن مستنطقی را که بازوی نجیبه را گرفته وی را کش می کرد، با آواز بلند هوشدار داده گفته بود: «این ناموس شعله ئی است دست کثیفت را دور کن!» و بلا وقفه سر تیم خادی ها لطیف شریفی با آواز بلند گفته بود او آقای بهمن ما ترا ... در چنین صورت که فرض محال تیم تلاشی اتفاقی هم بوده باشد، خادی ها بعد از هوشدار رفیق بهمن دفعته فهمیدند که به کدام گنجی دست یافته اند. در چنین صورت صد در صد دوباره به اتاق «خیاط» آمده وی («داکتر») را نیز با خود می بردند. اساساً تا جایی که در درون زندان پلچرخی بار ها دیده و شنیده بودیم: از خانه عناصر مهم ضد دولتی (چه برسد به رهبران شعله ئی -) کسی را که گرفتار می کردند، مردان ریش سپید و به اصطلاح کله لرزان؛ حتی کودکان شش ساله را هم با خود به خاد می آوردند و زیر تحقیق می گرفتند. چه شد در خانه ای که چهار رهبر معروف جنبش کمونیستی کشور، یعنی زنده یادان رفیق بهمن، رفیق مسجدی، رفیق لطیف محمودی و داکتر (ه. م.) جلسه داشتند خادی ها [که هر یک متخصص توطئه و دسیسه و شناخت دشمنان بادارشان بودند و طور معروف «کبوتر های نر و ماده را در هوا تشخیص می دادند» فریب گپ های داکتر (ه. م.) را بخورند، و وی را یک خیاط نیمه با سواد که «متب» خوانده و از «شیخ» های قندهار است که «مهمان» آمده؛ تصور نمایند و از آوردنش به خاد صرف نظر نمایند (؟!)

ناجیه بهمن در صحبت های رویا روی با من و رحیمه در مورد آن خانه گفته بود:

«دریا که در ماههای بارانی آب بیشتر در آن جریان داشت، آب آن تا نزدیک دیوار سنگی خانه نجیب شان هم نمی آمد ساحة دامنۀ دریا در نزدیکی های خانه نجیب شان بسیار وسیع بود که آب آن تا زیر دیوارشان هم نمی رسید. در ماه های سرطان و اسد و سنبله و... عرض دامنۀ آب دریای گذرگاه بسیار باریک می شد. کلکین جالی گرفته شده بود و هیچ پارگی هم در جالی دیده نمی شد مگر مادر نجیب پیوسته می گفت که از راه کلکین داکتر فرار کرده ...»

۶ - ادعای داکتر احمد علی «بنیانگذار سازمان پیکار» به ارتباط نجیب:

داکتر احمد علی در نوشته ای تحت عنوان... در ۲۸ صفحه انترنیتی ضمن آن که راجع به چگونگی به وجود آوردن سازمان پیکار قلم زده به چند انتقاد نیز به زعم خودش پاسخ ارائه می دارد در صفحه ۲۵ نوشته اش به ارتباط تماس با داکتر [ه. م.] رهبر سازمان ساوو چنین می نگارد:

«مطلبی که به قوت خود باقی ماند موجودیت نجیب بود در آخرین جلسه که من به نمایندگی پیکارو داکتر هادی محمودی از جانب ساوو. استاد سید ثابت از سازمان خراسان هم چنان یکنفرمشاهد از رفقای داکتر رحیم «محمودی» نشستی داشتیم خطوط وحدت تقریباً روشن گردید داکتر هادی «محمودی» در باره نجیب فرمودند که رفقا اورا پس از گرفتاری و رهائش مطابق به اصول سازمان زیر نظر گرفته اند. اما وقتی آن محل را ترک کردم متوجه شدم که نجیب برای انتقال داکتر هادی «محمودی» آمده است این واقعه را به اعضای رهبری و استاد «ثابت» ارایه کردم فیصله بر

این شد که موضوع وحدت را تا روشن شدن بیشتر حقایق به تعویق بی اندازند. در ماه اسد ۱۳۵۹ رهبری سازمان ساوو گرفتار میشود» [تاریخ گرفتاری رهبری ساوو ، نه در ماه اسد ؛ بلکه در چهارم سنبله ۱۳۵۹ بوده است .]

بدون آن که به خود حق بدهم تا صحت و سقم این ادعای «داکتر احمد علی» را زیر سؤال ببرم که آیا ادعایش درست است و یا نادرست، چه خوشبختانه هم داکتر احمد علی زنده است و هم داکتر [ه . م .] و می توانند خود راجع به صحت و سقم ادعا بین هم بحث نمایند ، من برداشتم را از این مطلبی که داکتر احمد علی ادعا نموده و به قضیه مورد بحث ما ارتباط می گیرد، خدمت خوانندگان تقدیم می دارم :

الف :

از آن جایی که نجیب نه شخص مشهور و مهمی بوده و نه هم جریان دستگیری اش به نبرد مسلحانه و سروصدا توأم بوده باشد و از آن گذشته مدت دستگیری و زندانی شدن وی هم بیش از یکی دو روز طول نکشیده بود ، تا همه کس من جمله داکتر احمد علی نیز که ارتباط تشکیلاتی و قرار امنیتی با وی نداشت تا فقدانش سؤالی نزد وی به وجود آورده باشد، بیجا نخواهد بود تا داکتر احمد علی در گام نخست منبع خبر خود را برای خوانندگان بیان دارد که آن خبر را از کی و از کجا به دست آورده ، تا از یک سو در صحت ادعایش شکی باقی نماند و از جانب دیگر شک و شائبه همکار خودش با خاد از طریق جنرال جفسر (بادیگارد داکتر نجیب رئیس جمهور دولت پوشالی) به میان نیاید .

ب :

وقتی داکتر [ه . م .] در جریان قضیه نجیب و ضعفی که وی نشان داده قرار داشت ، چطور به خود حق داده است که اعضای کمیته مرکزی سازمان را در خانه فردی دعوت نماید که به دشمن تسلیم شده بود؟

پ :

با در نظر داشت ادعای خانم بهمن مبنی بر این که دوشب قبل از دستگیری رفقاء از خانه نجیب ، خانه زنده یاد بهمن به شدت تلاشی شده است، آیا این نمی رساند که مسبب آن تلاشی نیز نجیب بوده و وقتی در کارش آنجا موفق نمی شود، از موجودیت داکتر [ه . م .] در خانه اش (برای نشست گزارشدهی) کمک طلبیده آنها را در خانه خود به دام می اندازد؟

ت :

آیا فرار داکتر [ه . م .] در شب حادثه بیانگر آن نیست که داکتر [ه . م .] با وجودی که خود بر نجیب اعتماد نداشته، بدون آن که رفقاء را در جریان قضیه قرار دهد ، فقط به فکر جان خودش بوده است؟

۷ - فاکت هائی را که در رابطه با فرار رهبر ساوو نمی توان نادیده گرفت .

۱- از آنجائی که قاری ارتباط قبلی به محفل توریالی دهقانی داشت و با نجیب پیوند رفیقانه بر قرار کرده بود ؛ اعضای فامیل نجیب و قاری همچنان یک دیگر شان را می شناختند . در آن شب منحوس و مرگبار (نیمه های شب پیش از حمله تیم گرفتاری به آن خانه) طبق وعده قبلی با نجیب و خواهرش نجیبه و خواهر دومی اش عفیفه (که هر دو خواهر

با خاد رابطه داشتند)، به خانه داخل شده داکتر [ه. م.] را که جلسه را ترک گفته بود، از خانه طوری با شتاب بیرون کشید که نگذاشت؛ حتا عینک های خودش را که در اتاق مانده و برایش مهم بود؛ بردارد. نامبرده « سر سفید » را تا لبه دریای گذرگاه همرائی کرده، و برایش گفته بود که به سرعت دوباره به خانه بر می گردد و سایر رفیق ها را هم از تصمیم حمله خاد به آن خانه با خبر می سازد و رفیق ها را هم از آن خانه بیرون می کشد.

۲- معلم علی احمد، این شخص مشکوک [که در میان « سرخا » یگانه فردی بود که گویا به چنگ اکسا نیفتاده و کشته نشده بود !!!]، در واقع شوهر نجیبه و یازنه نجیب می شد، که در همان خانه زندگی می کرد. مخفیگاه همیشگی داکتر [ه. م.] هم در همان خانه بود. هر دو، یعنی معلم علی احمد [به مثابه یک عنصر تحصیل کرده و نزدیکترین شخص به خانواده نجیب] و داکتر [ه. م.]، نمی توانستند که طی مدت ها اقامت در یک خانه و حویلی؛ یک دیگر شان را نبینند و نشناسند.

« معلم علی احمد » شب گرفتاری اعضای رهبری ساوو در همان خانه حضور داشت. به ارزیابی این قلم و رفیق اندیشمند ما علی مشرف (به احتمال ۹۰ در صد) این شخص با خاد رابطه داشت. همین شخص داکتر [ه. م.] را از حمله تیم خاد به آن خانه باخبر ساخته، وی را از آن خانه تا بستر دریای گذرگاه همراهی کرده، آن گاه به داکتر [ه. م.] گفته بود دوباره به خانه بر می گردد، تا سایر رفیق ها را هم از تهلکه نجات دهد.

۳- یا نجیبه خواهر نجیب در آن وقت شب که داکتر [ه. م.] جلسه را ترک کرده از اتاق برآمده بود، وی را از قضیه حمله به خانه آگاه نموده از خانه بیرونش کرده، و راه عبور از سرک به بستر دریا را نشان داد، به وی اطمینان داده که با شتاب به خانه بر گشته و سایر رفیق ها را از خانه به بیرون همراهی می کند.

بر آمدن « داکتر » از جریان جلسه به ساعت ۴ بجه می رساند که کسی به وی گوشزد کرده بود که در همان وقت شب جلسه را ترک گفته به پائین حویلی و یا به کدام اتاق دیگر برود و این امر را ضروری خوانده بود - در اصل داکتر [ه. م.] بالای چنین شخصی کاملاً اطمینان داشت و می فهمید که موضوع مهم سبب شده که در آن وقت شب آن شخص با وی می خواهد دیدن کند. زمانی که « داکتر » در همان وقت معینه شب جلسه را ترک می کند و به پائین یا به کدام اتاق دیگر می رود، تا ببیند که آن شخص - که یا « معلم علی احمد » و یا قاری و یا نجیبه می باشد. چه گپ مهمی را با وی در میان می گذارد.

۴- یا مادر نجیب همانطوری که ناجیه بهمن در موردش نوشته که خوانندگان آن را ملاحظه نمودند « ... برایش گفتم اگر او مگس می شد از اینجا گریخته نمی توانست. در حالی که خنده اش گرفته بود گفت: " من چه می دانم، اگر می دیدمش اولتر از همه او را ده گیر می دادم " ». مادر نجیب به روشنی و وضاحت به ناجیه بهمن گفت بود: « اولتر از همه ده گیر می دادمش، معنی اصلی و آشکار این جمله کوتاه چنین است: « پیش از این که دیگران را به چنگ خاد ببیندازم [ه. م.] را به چنگ خاد می انداختم ». مادر نجیب چنین کار خطیری را بدون زد و بند قبلی با دخترانش به خصوص با دامادش (معلم علی احمد) و یا به دستور پسرش نجیب نمی توانست انجام دهد.

و حال در صورتی که یکی از چهار احتمال تذکار یافته فوق در مورد با خبر ساختن رهبر ساوو پیش از حمله و نجات دادن وی درست باشد و عامل خاد، داکتر را از آنجا بیرون کشیده باشد (تا کنون معلوم نشده که داکتر از ارتباط اینها با خاد اطلاع داشت و یا نه)؛ به طور حتمی نگارنده این خاطرات با این سؤال مرکزی و مهم خوانندگان مواجه می شود که:

« خاد چرا رهبر یک سازمان دشمن را نمی خواهد که گرفتار و زندانی سازد ؟ و از طرح و اجرای فرار دشمنش چه هدف آنی و یا آتی را دنبال می کرد و منظورش از این تاکتیک چه بوده که وی را گرفتار نکرده است ؟ » .
اتفاقاً طی این مدت طولانی (۳۰ سال سپری شده) منهای تنی چند از رفیق ها و دوستان ، سایرین بر روی سؤال تذکار داده شده ، با من جر و بحث هائی داشته اند ؛ سرانجام استدلالم را در این زمینه پذیرفته ، قانع شده اند .

ادامه دارد